



سخن سردبیر

سلام؛ سلام ویژه به آن هایی که جز استخوان هایشان چیزی از جسمشان نمانده اما شکوه غیرتشان عالم را فراگرفته است. تاریخ انقلاب اسلامی به ویژه حماسه عاشورایی هشت سال دفاع مقدس و خاطرات ایثارگری ها و جانفشانی های فرزندان این آب و خاک می تواند برای سال های متمادی چراغ هدایتی برای شیفتگان سعادتمندی، باشد که در این زمینه اردو راهیان نور را که نشأت گرفته از فرهنگ دفاع مقدس است می توان نام برد. از این رو، با عنایت به لزوم بهره برداری از گنجینه غنی حماسه سازی شهدا، گاهنامه مذکور را ویژه راهیان نور قرار می دهیم به امید آن که از مطالب آن استفاده کرده و در آخر نیز بتوانید جوایز را درو کنید.

حدیث

امام سجاد علیه السلام

هیچ قطره ای در نزد خداوند دوست داشتنی تر از قطره خوبی که در راه خدا ریخته می شود نیست.

بیانات

«زنده نگاه داشتن نام و یاد شهیدان کمتر از شهادت نیست.» مقام معظم رهبری

ابتکار بازدید از مناطق عملیاتی دوران دفاع مقدس آنقدر شأن دارد که پیر مرادمان امام خامنه ای آن را یک ابتکار الهی و انقلابی بسیار شایسته در جهت شناساندن اجزای برجسته حادثه بزرگ و تاریخی دفاع مقدس به مردم و نسل جوان کشور خوانده اند و تأکید کرده اند: «فراموشی» و «تحریف» دو آسیب و خطر بزرگی است که در کمین هر حادثه بزرگ تاریخی قرار دارد و نخبگان، فرزندان و دست اندرکاران عرصه دفاع مقدس، باید با شناساندن دقیق این ذخیره و گنجینه فرهنگی، اجازه ندهند این حماسه دستخوش فراموشی و تحریف بشود. ایشان همچنین نکته اصلی و کلیدی در اردوهای راهیان نور را ایجاد زمینه ای برای «زیارت با معرفت» عنوان نموده اند.

معظم له همچنین تأکید کردند: اگر جوان های نسل امروز نیز در دوران دفاع مقدس بودند، با همان عزم راسخ در میدان حاضر می شدند و امروز همین جوانان، پایمردی خود را در میدان علم و سیاست، تلاش و کار، همبستگی ملی، و بصیرت به اثبات رسانده اند.

یک آیه

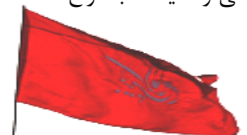
«ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند...» (آل عمران، ۱۶۹-۱۷۱)

در روایتی نقل شده است که جمعی از افراد سست ایمان بعد از حادثه احد می نشستند و بر دوستان و بستگان خود که در احد شهید شده بودند، تأسف می خوردند که چرا آن ها مردند و نابود شدند. به ویژه هنگامی که به نعمتی می رسیدند بیشتر ناراحت شده و با خود می گفتند: ما این چنین در ناز و نعمتیم؛ اما برادران و فرزندان ما در قبر ها خوابیده اند. این گونه افکار، علاوه بر اینکه نادرست بود و با واقعیت تطبیق نمی کرد، در تضعیف روحیه بازماندگان بی اثر نبود. این آیات، خط بطلان بر این گونه افکار کشید و مقام شامخ شهدا را یاد کرد. منظور از حیات و زندگی در اینجا، همان حیات برزخی است که ارواح در عالم پس از مرگ دارند. از آن رو که زندگی شهیدان یک زندگی عالی و آمیخته با انواع نعمت های معنوی است، گویا زندگی سایر برزخیان در مقابل آن ها چیزی نیست.

تفسیر نمونه



دوباره تنگ شد این دل، ولی برای خودم برای گریه ی یکریز و های های خودم



خود نیم، که خودم در شلمچه جا مانده است دوباره کاش بیفتم به دست و پای خودم



توچه می دانی که رمل و ماسه چیست؟

بین ابروها رد قناسه چیست؟



زیارت پس از شهادت

شهید «محمد رضا عاشور» پس از مجروح شدن در عملیات والفجر هشت، به بیمارستانی در اصفهان منتقل میشود در آنجا رو به خانواده اش که به دیدار او آمده بودند، می گوید: «آرزو داشتم که پس از عملیات والفجر هشت به پابوس امام رضا (ع) بروم، اما افسوس که دیگر نمی توانم.» و لحظاتی بعد به شهادت میرسد. برادرش پیکر شهید را در تابوت نهاده، بر روی آن پارچه ای میکشد و می نویسد: «محمد رضا عاشور، اعزامی از گرمسار.» سپس خود و خانواده اش برای مهیا کردن مقدمات تشییع، راهی گرمسار می شوند.

پیکر محمد رضا به تهران می رسد و در آنجا به طور اتفاقی، پارچه روی تابوتش با پارچه شهیدی از مشهد عوض می شود. جنازه را به شهر می برند. غسل میدهند، کفن میکنند و در حرم امام رضا طواف میدهند، بعد از آن خانواده آن شهید برای دیدار آخر به سراغش می آیند و متوجه میشوند که پیکر شهید دیگری را تحویل گرفته اند و بلافاصله قضیه را به مرکز اطلاع داده و سرانجام هر دو خانواده شهید خودشان را تحویل میگیرند و به خاک می سپارند، در حالیکه شهید «عاشور» به آرزویش رسیده بود!



دلنوشته های دانشجویی

پر پرواز خیالم رو به شهر آسمان هاست آنجا که عشق بوی خدایی دارد. اینجا در همسایگی خدا برای به اوج اوج رسیدن باید پرید استشمام نسیم

عکس: سجاد رضایی

غروب شلمچه



نمیدانم چه چیزی را چگونه و از کجا برایتان تعریف کنم!!

این را راوی میگفت! راست هم میگفت، مگر میشود شلمچه را تعریف کرد؟ مگر شلمچه تنها یک کلمه است؟

شلمچه کربلای ایران است، اینجا قانون نداریم، فیزیک معنا ندارد، اینجا نقطه به نقطه غیرت عباسی داریم.

آی اینجا شلمچه است، سی هزار شهید، سی هزار لحظه شهادت و ایستادن نبض عشق و سی هزار کلمه عیسی و یزید.

شهادت کتاب نیست، دلنوشته نیست، راوی و روایت نیست!!!

شهادت حس است، عشق است.

شهادت یعنی لبان تشنه و قمقمه خالی، شهادت یعنی دستان بسته و کربلای ۴... یا زهرا (س)

امین علیزاده

ملکوتی شلمچه حس دیگری داشت اما گریه امانم نمی داد و بغض گلویم را گرفته بود و پاهایم می لغزیدند. ای شلمچه! شهر آرزوهای خاک شده، قصه هایت را باز گوی؛ آنچه را به چشم دیده ای بگذار به گوش بشنویم؛ با دل و جان بپذیریم. از مردانی بگو که در دل تنیده ات در خاک و خون غلطیدند اما صدایی نشنیدیم، آهی نکشیدیم... اکنون آمده ام آه های نکشیده ام را یکجا بکشم؛ بگذار بغض های این دل شکسته بشکنند...

بگو که چه دل بزرگی داشتند به بزرگی آسمان، در سر آرزوی پرواز داشتند. در شگفتم که چگونه از زمین گذشتند، پلی از زمین تا آسمان، پلی از خاک تا آسمان، پروازی عاشقانه تا خدا، چه زیبا لبیک گفتند...

یعقوب مولایی

هیچ می دانی "مربوان" چیست؟ هان!

هیچ می دانی که "چمران" کیست؟ هان!





مسیح کردستان

شهید محمد بروجردی، از پایه گذاران اصلی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. با شروع غائله کردستان، گویی سرنوشت فرزند رشید خطه بروجرد، در عرصه ای دیگر رقم خورد؛ عرصه ای که هر انسانی را از ادامه کار مایوس می کرد، انتظار شهید بروجردی را می کشید. ایشان مصمم وقاطع، خردمندانه با تنگناها و معضلات برخورد می کرد و می کوشید با آگاهی دادن و بیدار ساختن مردم آن خطه، به کمک خود آن ها بر دشمن پیروز شود. ایشان با آغاز غائله کردستان، خدمت به مردم محروم این استان را بر عاقبت نشینی ترجیح داد. او به سرعت راهی کوه های سرد و سر به فلک کشیده کردستان گردید و در جاده های پر پیچ و خم و در کمرکش کوه های آن، به قدری از جان مایه گذاشت که به بالاترین مقام دست یافت.

این مقام، نه فرماندهی سپاه غرب و نه جانشینی قرارگاه حمزه سیدالشهدا و نه پایه گذاری تیپ شهدا بود؛ بلکه والاترین مقام را مردم مظلوم و زجر کشیده دیار کردستان به او دادند و آن، لقب «مسیح کردستان» برای شهید بروجردی بود.

مقام معظم رهبری در بخشی از سخنانشان راجع به سردار شهید محمد بروجردی فرموده اند: «آن چیزی که من از شهید بروجردی احساس کردم و یک احترام عمیقی از او در دل من به وجود آورد، این بود که دیدم این برادر، با کمال متانت و با کمال نجابت، به چیزی که فکر می کند مسؤولیت و وظیفه است. من تصور می کنم روحیه آرامش و نداشتن حالت ستیزه جویی با دوستان و گذشت و حلم در قبال کسانی که تعارض های کاری با او داشتند، نشانه آن روح عرفانی شهید بود.»

سردار شهید حاج ابراهیم همت، شش ماه پیش از شهادتش، درباره شهید محمد بروجردی گفته بود: «بروجردی شناخته نشد. نه بر ملت ایران و نه بر تاریخ ما شناخته نشده است. تصور من این است که زمان بسیاری باید سپری شود تا شناخته شود. شاید خون رنگین بروجردی، این بیداری را در ما به وجود بیاورد.»

روز وصل دوستداران یاد باد / یاد باد آن روزگاران یاد باد

کلمه از تلخی غم چون زهر گشت / بانگ نوش شادخواران یاد باد

گرچه یاران فارغند از یاد من / از من ایشان را هزاران یاد باد

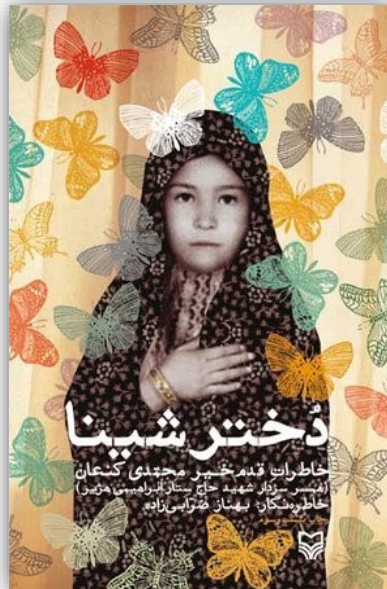
این زمان در کس وفاداری نماند / ز آن وفاداران و یاران یاد باد

حسین محمودیان راوی مستندهای روایت فتح خاطره ای از شهید اهل قلم روایت کرد که به هجده روز پیش از شهادت سید مرتضی آوینی باز می گردد؛ سوم فروردین ۷۲ به همراه جمعی که آقا مرتضی هم میانشان بود سر مزار شهید فلاح پور رفتیم بعد از زیارت عاشورا بچه ها برگشتند. بنده و آقای آوینی هنوز سر مزار بودیم طبق معمول ایستاده بودم آقا مرتضی رو تماشا می کردم که یکی از دوستان کاغذی آورد و گفت حسین یک یادگاری بنویس، گفتم این اداها مال دوران جنگ بود وقتی که هنوز میشد شهید شد، دیگه گذشت دست از سر ما بردار. در این حال آقای آوینی آن دوستان را صدا زد و گفت بده تا من برایت بنویسم. من در آن لحظه به حرفهایی که زدم فکر می کردم و پشیمان شدم که چرا ننوشتیم. آن روز دوستم نگذاشت جمله ی ایشان را بخوانم، گفت تو نوشتی حقت نیست بدانی. بعد از شهادت آوینی آن متن منتشر شد که نوشته بود: «عجب از ما واماندگان زمین

گیر که در جستجوی شهدا به قبرستانها می رویم؛ مرده آن است که نصیبی از حیات طیبه شهدا ندارد و اگر چنین است از ما مرده تر کیست؟ شهید با حقایق زندگی می کرد و به آن باور داشت.» وقتی از آنجا برمی گشتیم دوستم پرسید: آقای آوینی چرا اینجوری بود؟ گفتم چه جوری بود؟! گفت نمی دانم ولی یک جور خاصی بود. اگر شخصی یک برخورد با آوینی داشت متوجه حالتهای خاص ایشان می شد.

«دختر شینا»؛ روایت زنانه از جنگ

«دختر شینا» شرح کاملی از آرمان گرایان بی ادعاست! کسانی که بدون شعر و شعار ادعا، بار تکلیفی که متوجه شان بود را بی منت به دوش کشیدند. کتاب،



روایت متفاوتی از جنگ و دفاع به مخاطب نشان می دهد و از همین رو خواننده که اغلب تصویری که از جنگ دارد همراه با توپ و تانک است در این کتاب آن را مشاهده نمی کند و همین وجه تمایز «دختر شینا» است. در این کتاب خواننده با درگیری های یک خانواده در دوران دفاع مقدس در پشت جبهه مواجه می شود و تصویر شهرها از دوران جنگ را می بیند. روایت پشت جبهه، روایتی است که در این کتاب به خوبی از سوی نویسنده به آن پرداخته شده و امروز پس از اینکه روایت های دوران دفاع مقدس از خط مقدم را خوانندگان مطالعه کرده اند نوبت مطالعه خاطرات پشت جبهه، روایتی است تا شرایط آن روزها را بهتر بفهمند. این نوع روایت باید گسترش پیدا کند تا خواننده ای که روزهای دفاع مقدس را درک نکرده

بتواند در حال و هوای آن روزها قرار بگیرد و متوجه شود روز هایی که جبهه ها درگیر جنگ و نبرد بوده اند مردم در شهرها با چه مشکلاتی دست و پنجه نرم می کردند. حال کتاب «دختر شینا» خاطرات قدم خیر محمدی کنعان از روزهای دفاع مقدس است که بهناز ضرابی زاده آن را نگاشته و انتشارات سوره مهر آن را منتشر کرده است.





می گویند تقوا از تخصص لازم تر است، آنرا می پذیرم، اما می گویم: آنکس که تخصص ندارد و کاری را می پذیرد، بی تقواست.

26
اسفند
94

گاهنامه فرهنگی

«چ»

ویژه راهیان نور

شماره یک



خاطره ای به یاد ماندنی

راوی میان حرف هایش گفت که شلمچه گوشه ای از بهشته... کسی کمی آنطرف تر آرام گفت: اگه بهشتم مثل اینجا بیابون باشه اصلا نمیخوام برم بهشت؛ جهنم که بهتره حداقل ۴ تا آدم معروف اونجا میبینیم... بعد شنیدن این حرفا ناخودآگاه آیه ۲۰۷ بقره به یادم اومد که میگه: «و از مردم کسانی هستند که جانشان را به خاطر خشنودی خدا می فروشند...» شلمچه هم میکده جان فروشی مردان خدا به بهای خشنودی خداست مگر خود خدا تو آیه ۷۲ توبه بعد از توصیف بهشت و جاودانگی آن نمی فرماید که: «...و خشنودی و رضای خدا برتر است؛ این است کامیابی بزرگ...؟؟؟» پس شلمچه بالاتر از بهشت است چرا که تبلور خشنودی خداست.

مهران نادری



لحظاتی قبل از شهادت علی مُنیف اَشمَر

مطلبی را از پدر شهید «علی منیف اشمر» از استشهدایون لبنان، شنیدم که خیلی جالب است. علی اشمر در یک عملیات استشهادی در مثلث طیبه، عدیسه و رب ثلاثین به شهادت رسید. موقع عملیات، یک نفر روی تپه بود و از علی اشمر فیلمبرداری می کرد که می خواهد خودش را در میان یک کاروان نظامیان اشغالگر منفجر کند. شناسایی ها انجام شده بود که کاروان نیروهای اسرائیل در یک ساعات خاصی از آنجا رد می شود و علی باید خودش را منفجر می کرد. فیلمبردار، با تیراندازی مزدوران اسرائیل از موقعیت خودش خارج می شود و نمی تواند فیلم بگیرد. علی اشمر در موقعیت از پیش هماهنگ شده مستقر بود که کاروان سر می رسد. با بی سیم به او اطلاع می دهند که عملیات را شروع کند، اما پاسخی نمی شنوند. هر چه بی سیم می زنند علی جواب نمی دهد. کاروان صهیونیست ها که از سه راهی رد می شود، علی تازه بی سیمش را جواب می دهد. می پرسند کجا بودی؟ می گوید داشتم نماز می خواندم. نماز برای چی؟ نماز شکر می خواندم. می گویند ما این همه تلاش کردیم تا به این برنامه ریزی رسیدیم. می گوید: صبر کنید، این کاروان باز خواهد گشت و من باید اینها را بکشم. می گویند ما شناسایی کردیم، مسیر این کاروان همین بوده و باز نمی گردد. علی به آنها اطمینان می دهد که کاروان بازمی گردد و من عملیات را با موفقیت تمام می کنم.

رفیق فیلمبردارش که از معرکه گریخته بود، می گوید: بعد از عملیات، خواب علی را دیدم. گفت: تو نباید فیلمبرداری می کردی از من، تو نباید من را می دیدی. گفتم: چرا؟ گفت: من وقتی این طرف جاده نشسته بودم، عزرائیل با یک چهره بسیار زیبا روبه روی من نشسته بود. من این طرف جاده نشسته بودم و عزرائیل آن طرف. عزرائیل به من گفت: تو حالا باید بیایی پهلوی من. این کاروان که می رود، برمی گردد و آن موقع تو خودت را وسط کاروان منفجر خواهی کرد. کاروان وقتی بازمی گردد، علی که لباس نیروهای مزدور اسرائیل را پوشیده بود، جلو می رود و سلام نظامی می دهد. یکی از مزدوران به او شک می کند که نیروهای ما اینجا چه می کنند؟ اینجا نه دژبانی داریم، نه پایگاه. و تا می آید اقدامی بکند، علی خودش را به ماشین فرماندهی می کوبد و منفجر می کند

جغله های اردو

اتوبوس تازه رسیده بود به دو کوهه من سریع پریدم پایین و رفتم داخل حسینیة و با هر ترفندی که بود خودمو به کنار پرریزهای برق رسوندم و دیدم ای دل غافل همه پرریزها پره... پس کولمو پایین آوردم و سیم سیاری سپیدتر از شیر با سیمی به درازای رود آمازون را بیرون آوردم و از یکی از برادران خواستم تا شارژرش را در بیاورد سیم سیار را به پرریز بزند تا علاوه بر من و خودش چند برادر دیگر هم استفاده کنند... تو همین گیر و دار بودیم که صدایی تو حسینیة پپچید: برادرای عزیز بیایید جلو بشینید سردار میخوان برامون صحبت کنند... برادر با شمام...

بیایید نترسید گوشی هاتون هیچی نمیشه...

منم سریع گوشی خودم و بقیه بچه هارو به سیم سیار زدم و خرسند از انجام عملیات رساندن شارژ به گوشی، جلو رفتم و نشستم...

بعد از اتمام برنامه با بچه ها رفتیم سراغ گوشی هامون که ناگهان با صحنه اسفناکی رو به رو شدم؛ یادم رفته بود کلید سیم سیار را بزنم و هیچ کدوم از گوشی ها شارژ نشده بودند همین لحظه بازوی برادرانی که گوشی هاشون زده بودند به سیم سیار اومد جلوی چشمام و صحنه ای بسی وحشتناک برام تداعی شد سپس: ...جانم... حسام با منی... اومدم... اومدم... سریع صحنه جنایت رو ترک کردم و تا آخر سفر، سیم سیارم را از تو کولم در نیاوردم.



افقی :

۱. از آثار و ابنیه تاریخی استان خوزستان که در مسجد سلیمان واقع شده
۲. قعر جهنم - رودی در چهار محال بختیاری - گل همیشه بهار
۳. قانون چنگیز - ابزار مکانیک - فردای دیروز !
۴. نوعی ساز - مخفف هست - معصیت
۵. کلمه شگفتی - گیشه - خوشقد و قامت - زمینه و موضوع
۶. نصب و عزل و قبول استغای عالی ترین مقام قوه قضاییه از اختیارات است - رسم و روش - لباس، جامه
۷. هواپیما - ورزش توپ و چوگان
۸. هودج - امیدواری - قاعده فنی
۹. سلاح شتر - مغول - ضمیر انگلیسی
۱۰. تراوش، سرایت آب - چشمداشت - شهر دادگاه بین المللی
۱۱. پسوند حاصل مصدر - لایه محافظ دندان - بزرگوارتر، بلندپای
۱۲. هتر - نام تجاری برای پوشاک جین
۱۳. صدا - کلام معتبر - مواد مذاب قسمت های درونی قشر زمین
۱۴. ضد پشتک - زرد انگلیسی
۱۵. از بنا های تاریخی استان آذر بایجان شرقی

عمودی :

۱. مخترع برق - پایتخت جامائیکا
۲. سرود، دوبیتی - پادشاه حبشه - حرف شگفتی
۳. باخت - فرمانروایی، سروری - ریزنمرات
۴. آلاچیق - حرف زیادی - انس گرفته
۵. راندن مزاحم - گاه برضابطه چیره می شود - نامی دخترانه
۶. گازی که تنفس می کنیم - گستاخ، جسور - صدای بچه - خوب نیست
۷. آواز بلبل - پیشرفت کردن - پوشش دارویی یا واحد نان
۸. وحشت - برگرداندن، پس فرستادن - کتاب امیل زولا
۹. هر چیز زشت - دریغا، هرگز - کار سلمانی
۱۰. جوی خون - توپ چوگان - حرف اول فارسی - سلاح ویرانگر
۱۱. گیرنده تلویزیونی - از بیماری های چشم - نشانه جمع
۱۲. آرزوی بزرگ - جستن گلوله - پرنده خوشبختی
۱۳. هر یک از پنج خشکی عالم - یک شصتم دقیقه - ناطق
۱۴. میبرند تا خبردار شوند - مرکز ژاپن - آکنده و سرشار
۱۵. کشوری در آفریقا - سم کشنده

رمز جدول:



جهت شرکت در مسابقه رمز جدول را به شماره زیر ارسال کنید

09039230603



همراه با جوایز

اسامی برندگان در شماره بعد...

برای نویسنده شدن افتخاری «چ» با شماره بالا در ارتباط باشید.

نظرات، انتقادات و پیشنهاد های خود را نیز به شماره بالا ارسال کنید.





تصاویر منتخب اردوی راہیان نور پردیس شہید رجایی ارومیه



عکاس سجاد رضایی
علی حسینی